

Jurisdiction of the Peace Court in the Dispute Resolution Councils Act of 2023

Hossein Kaviar*

*Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics,
Arak University, Arak, Iran.*

Mehdi Amini

*Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord
University, Shahrekord, Iran.*

Abstract

The Peace Court has historically played a significant role in facilitating judicial proceedings and reducing the backlog of minor crimes and disputes in courts, holding the highest number of courts in terms of quantity. The Peace Court, in its current form and jurisdiction, is a familiar institution that has been revived by the Conflict Resolution Councils Law enacted in 1402. According to this law, the Peace Court is a "legal-criminal-administrative-personal status" authority with the nature of a "specialized first-instance judicial court." All the competencies of the dispute Resolution Council in the law enacted in 1394 have been transferred to the Peace Court, alongside an increase in the number of cases and new, congested disputes. In the new law, the relative jurisdiction of the dispute Resolution Council has been eliminated, and the council no longer has the authority to issue rulings even by mutual consent; it can only mediate for peace and reconciliation. It seems the legislator was dissatisfied with the performance of the dispute Resolution Council. Consequently, in search of a replacement, the revival of "Peace Courts" was undertaken with a nod to the judicial organization laws of the early Constitutional era. This article employs a descriptive-analytical method and critically examines the Peace Court and its jurisdictions. The findings indicate that there is no clear criterion for determining the jurisdiction of this court; it appears that the sole purpose was to redirect numerous cases to a new authority. As a result, various cases that are significantly heterogeneous in terms of importance and nature have been placed under the jurisdiction of this court, which could cast doubt on and challenge its effectiveness in improving the efficiency of the judicial system.

Keywords: peace court, district court, dispute resolution council, inherent jurisdiction, relative jurisdiction, corrective report.

* **Email:** H-Kaviar@araku.ac.ir (Corresponding Author)

فصلنامه علمی دیدگاه‌های حقوق قضائی

مقاله پژوهشی، دوره ۲۹، شماره ۱۰۶، تابستان ۱۴۰۳، صفحات ۱۰۵ تا ۱۳۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵

صلاحیت دادگاه صلح در قانون شوراهای حل اختلاف مصوب

۱۴۰۲

احسین کاویار* استادیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اراک، اراک، ایران.
امهدی امینی استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد،
شهرکرد، ایران.

چکیده

محکمه صلح در گذشته نقش قابل قبولی در تسهیل رسیدگی قضائی و عدم تراکم جرائم و دعاوی کم‌اهمیت در محاکم داشت و از نظر کمیت بیشترین تعداد محاکم را به خود اختصاص می‌داد. دادگاه صلح در شکل و صلاحیت کنونی خود نهاد آشنایی است که قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ دست به احیای آن زده است. طبق این قانون محکمه صلح، یک «مرجع حقوقی - کیفری - اداری - حسبی» با ماهیت «دادگاه قضائی اختصاصی بدوی» است. همه موارد صلاحیت‌های شورای حل اختلاف در قانون مصوب ۱۳۹۴ با افزایش نصاب و دعاوی جدید و پرتراکم به محکمه صلح منتقل شد. در قانون جدید، صلاحیت نسبی شورای حل اختلاف حذف و این شورا حتی با تراضی طرفین صلاحیت صدور حکم ندارد و فقط می‌تواند برای صلح و سازش اقدام کند. گویی قانونگذار از کارنامه فعالیت شورای حل اختلاف رضایت نداشت. از این رو در پی یافتن جایگزین برای آن، دست به احیای «محاکم صلحیه» با نیم‌نگاهی به قوانین تشکیلات قضائی صدر مشروطه زده است. این مقاله با روشی توصیفی - تحلیلی و با نگاهی انتقادی به بررسی دادگاه صلح و صلاحیت‌های آن می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که معیار مشخصی برای تعیین صلاحیت‌های این دادگاه قابل استنباط نیست؛ گویی صرفاً هدایت

دعاوی پرتعداد به سمت مرجع جدید بوده است. نتیجتاً دعاوی مختلفی که از حیث اهمیت و ماهیت به شدت ناهمگون هستند در صلاحیت این دادگاه قرار گرفته‌اند، امری که می‌تواند اثربخشی آن در بهبود کارایی نظام قضائی را با تردید و چالش مواجه سازد.

واژگان کلیدی: دادگاه صلح، دادگاه بخش، شورای حل اختلاف، صلاحیت ذاتی، صلاحیت نسبی، گزارش اصلاحی.

مقدمه

صلاحیت «نسبی» خاص دادگاه‌ها در عرض صلاحیت «ذاتی» و «محلی» قرار می‌گیرد. صلاحیت نسبی برخاسته از صلاحیت ذاتی است. هر چند عبارت صلاحیت نسبی در هیچ قانونی به جز فصل دوم قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ به کار نرفته است، اما این نوع صلاحیت که در قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۲۵ شهریور ۱۳۱۸) و رأی وحدت رویه شماره ۱۶۷۸ مورخ ۱۳۲۹/۱۰/۲۳ دیوان عالی کشور به خوبی بیان شده بود «در میان دادگاه‌ها و مراجعی متجلی می‌شود که دارای دو درجه تالی و عالی هستند و مقنن یک دسته از موضوعات و امور خاص یا عامی را که از یک سنخ و نوع هستند جهت رسیدگی میان آن‌ها توزیع می‌کند» (نهرینی، ۱/۱۴۰۰: ۱۹۱).^۱ به عبارت دیگر وقتی رسیدگی به دعاوی از یک نوع با توجه به موضوع، میزان و ارزش دعوا بین چند دادگاه هم‌ذات توزیع شود، بحث از صلاحیت نسبی است (ر.ک. شاه‌حیدری‌پور، ۱۳۹۱: ۱۰۳). پیش از این میان «دادگاه صلح و دادگاه شهرستان»، «دادگاه بخش و دادگاه شهرستان» و «دادگاه حقوقی یک و دو» صلاحیت نسبی برقرار بود. تا همین اواخر قبل از تصویب قانون جدید شوراهای در ۱۴۰۲/۰۶/۲۲ میان «شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی حقوقی» صلاحیت نسبی برقرار بود. در تمام نظام‌های حقوقی سپردن دعاوی کم‌اهمیت به مراجع قضائتی خاص امری متداول است که این امر از طریق «صلاحیت نسبی» به نیکی انجام می‌شود. با تصویب ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی (مصوب ۱۳۷۹) صلاحیت شورای حل اختلاف به‌عنوان «مرجعی غیرقضائی ولی وابسته به قوه قضائیه» (نهرینی، ۱/۱۴۰۰: ۱۷۰) نسبت به محاکم عمومی حقوقی نسبی در نظر گرفته شد. این تفکر که با کمک صلاحیت نسبی از تراکم دعاوی کم‌اهمیت

۱. این مفهوم از صلاحیت نسبی، به تعبیر برخی از حقوقدانان (نهرینی، ۱/۱۴۰۰: ۱۹۱) صلاحیت نسبی به مفهوم خاص است. مفهوم دیگر آن که در ادبیات حقوقی امروز، بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، صلاحیت نسبی از نوع محلی است.

در محاکم عالی کاسته شود در اکثر نظام‌های دادرسی پیشرفته دنیا پذیرفته شده است. در انگلستان بین دادگاه عالی^۱ و دادگاه بخش^۲ صلاحیت نسبی برقرار است (ر.ک. شیروی، ۱۳۹۳: ۱۵۱). در فرانسه نیز صلاحیت دادگاه بخش و دادگاه شهرستان از نوع نسبی است (ر.ک. الیوت و ورنون، ۱۳۸۷: ۹۲). در اکثر نظام‌های حقوقی برای «سهولت جریان و تسویه امور و عدم تراکم دعاوی در محاکم ابتدایی»^۳، دعاوی با ارزش مالی و اهمیت کم‌تر در مراجعی خاص رسیدگی می‌شود تا هم از تراکم کار مراجع ابتدایی کاسته شود و هم تناسبی بین خواسته و هزینه و وقت پیگیری آن وجود داشته باشد.

شورای حل اختلاف که سالیان سال با قانون آزمایشی اداره می‌شد گویا انتظارات روزافزون مردم را در رسیدگی سریع و تخصصی برآورده نکرد تا اینکه در سند تحول قضائی (مصوب ۱۳۹۹)^۴ یکی از راهکارهای چالش اطاله در فرایند رسیدگی «اصلاح مأموریت شورای حل اختلاف با تمرکز بر صلح و سازش و استفاده از روش‌های جایگزین رسیدگی قضائی در تمامی دعاوی و اختلافات و بدون حدنصاب ریالی با اصلاح قوانین و مقررات مرتبط» تعیین شد. مقنن با ملاحظه این سند، در فاصله بین سال‌های ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۲ با بررسی لایحه قضائی شوراهای حل اختلاف در چندین نوبت^۵ درصدد اجرای مأموریت فوق برآمد. نهایتاً در شهریور ۱۴۰۲ با تصویب قانون شوراهای حل اختلاف^۱ دو تحول عمده در تشکیلات قضائی ایران ایجاد کرد: ۱. احیای محاکم صلح؛ ۲. محدود کردن صلاحیت شورای حل اختلاف به صلح و سازش.

در نظام حقوق ایران مراجعی مثل دادگاه صلح یا شورای حل اختلاف در زمان‌های مختلف این وظیفه را بر عهده داشتند. دادگاه صلح قدمتی به درازای تشکیلات دادگستری نوین در ایران دارد. منتها در تحولات تشکیلات دادگستری، دادگاه صلح در چندین نوبت از سیستم قضائی ایران حذف شد، نامش به دادگاه بخش تغییر می‌کرد، ولی مجدد باز می‌گشت. آنچه در سالیان دور یا سالیان نزدیک، تحت عنوان دادگاه صلح، دادگاه بخش (اعم از عادی یا مستقل) و شورای حل اختلاف در کنار دادگاه نخستین تشکیل می‌شد به منظور برقراری صلاحیت نسبی بوده است

1 . high court

2 . county court

۳. ماده ۳ قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه.

۴. سند تحول قضائی به شماره ۹۰۰/۱۳۹۲۳۵/۱۰ مورخ ۱۳۹۹/۰۹/۰۳۳۰ مصوب رئیس قوه قضائیه.

5 . <http://nazarat.shora-rc.ir/Forms/frmShenasname.aspx?id=jfsObTHicVU=&TN=17tLyhyOobj0SooAFUE3m68PnpG7MruN>

۶. جهت اختصار به جای قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ از «قانون جدید» یا «ق.ج» استفاده می‌شود.

(ر.ک. حسن‌زاده و فتحی، ۱۳۹۹: ۷۹) تا از بار دعاوی پرتراکم و کم‌اهمیت در مراجع مهم کاسته شود. این بار دادگاه صلح با تصویب قانون جدید با شأن صلاحیت ذاتی نسبت به شورای حل اختلاف، محاکم عمومی حقوقی، محاکم خانواده و کیفری احیا و وارد نظام قضائی شد. با تصویب قانون جدید تمام صلاحیت‌های شورای حل اختلاف مندرج در ماده ۹ قانون شوراها حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ به دادگاه صلح منتقل شده است (ماده ۱۲ ق.ج) و شورا صرفاً در امر صلح و سازش اقدام می‌کند (ماده ۱۴ ق.ج) و حتی با تراضی طرفین نیز نمی‌تواند حکم صادر کند (ماده ۱۳ ق.ج).

این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست: فلسفه تأسیس دادگاه صلح در نظام قضائی ایران چیست؟ آورده احیای دادگاه صلح در نظام قضائی ایران چیست؟ ملاک قانونگذار برای انتخاب دعاوی‌ای که در صلاحیت دادگاه صلح قرار می‌گیرند، چه بوده است؟ با توجه به اینکه قانون جدید هیچ امتیازی به اصحاب دعوا داده نشده است (نه در رسیدگی تخصصی دادگاه، نه در معافیت از پرداخت هزینه دادرسی، نه در حذف تشریفات دادرسی) احتمال موفقیت دادگاه صلح در آینده نظام قضائی ایران تا چه اندازه است؟

نوآوری مقاله در این است که با تحلیلی انتقادی و طرح خلأها و ابهامات قانون جدید، تعارضات قانون جدید را با سایر قوانین آشکار می‌کند و راه را برای ایجاد رویه قضائی واحد در زمینه ابهامات فراوان صلاحیت‌های دادگاه صلح فراهم می‌کند.

نویسندگان در نگارش مقاله حاضر محدودیت‌هایی نیز داشتند: نظر به اینکه این مقاله اولین پژوهشی است که قانون جدید را بررسی کرد، در زمان نگارش مقاله هنوز دادگاه صلح تأسیس نشده است و آیین‌نامه اجرای قانون نیز تصویب نشده، مؤلفان با رویه قضائی درمورد دادگاه صلح و جزئیات اجرای قانون مواجه نبودند.

۱. گذشته دادگاه صلح

پیشینه پرفراز و نشیب محکمه صلح به ماده ۳ قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه مصوب ۱۲۹۰/۰۴/۲۶ برمی‌گردد. مطابق این قانون «برای سهولت جریان و تسویه امور و عدم تراکم دعاوی در محاکم ابتدایی محاکم صلحیه در جاهایی که قانون معین می‌کند، برقرار می‌شود». در این قانون تقسیمات مملکت ایران از حیث تأسیس محاکم عدلیه عبارت است از: اولاً، حوزه صلحیه؛ ثانیاً، حوزه ابتدایی؛ ثالثاً، حوزه استینافیه (ماده ۶). کوچک‌ترین حوزه قضائی حوزه محاکم صلحیه بود. ساختار جغرافیایی ایران و پراکندگی روستاها و دوری مرکز

بلوکات از شهرها و عدم زیرساخت‌های تشکیل محاکم بدایت سبب شد تا محاکم صلح از اهمیت زیادی برخوردار باشند و از حیث تعداد بیشترین تعداد محاکم را به خود اختصاص دهند (زرنگ، ۱/۱۳۸۱: ۱۶۳). ترکیب محکمه صلحیه عبارت بود از امین صلح و یک نفر فقیه که صلاحیت قطع و فصل دعاوی را در موارد امور شرعی داشته باشد (ر.ک. مصدق، ۱۳۰۲: ۹؛ زرنگ، ۱/۱۳۸۱: ۱۶۳)، فقیه مذکور موسوم بود به حاکم صلح (ماده ۲۰). ملاحظه می‌شود که در سازمان محکمه صلح دو مقام قضائی شرعی و عرفی وجود داشت (زرنگ، ۱/۱۳۸۱: ۱۶۳؛ همچنین ر.ک. بروجردی عبده، ۱۴۰۱: ۱۱۷). به احکام غیرقطعی محاکم صلح موافق اصول محاکمات در محکمه ابتدایی که در حوزه آن واقع‌اند استینافاً رسیدگی می‌شد. احکام قطعی محاکم صلحیه قابل تمیز نبود (ماده ۲۶). محاکم صلح در قانون اصول تشکیلات، یک دادگاه کیفری و حقوقی برای رسیدگی به امور کم‌اهمیت بود. اهمیت این محکمه در جامعه روستایی آن زمان سبب شد تا بیشترین توجه و تحول معطوف به آن شود.

بعد از قانون اصول تشکیلات، قانون اصول محاکمات عدلیه مصوب ۱۳۹۰/۰۸/۱۸ طی مواد میسوطی (از ماده ۸ تا ۱۴۱) در دوازده فصل، به تفصیل راجع به آیین دادرسی محاکم صلحیه و صلاحیت آن مقررات میسوطی را وضع کرد. صلاحیتش را از ۲۵۰ تومان به ۴۰۰ تومان افزایش داد. در قانون موقت تصرفات در قانون اصول محاکمات حقوقی راجع به محاکم صلحیه مصوب ۱۳۰۲/۰۳/۲۳ بسیاری از مواد قانون اصول محاکمات راجع به محاکم صلحیه دستخوش اصلاح شد. در قانون تسریع محاکمات مصوب ۱۳۰۹/۴/۳ مقرر شد که رسیدگی در محاکم صلح اختصاری است (ماده ۱۳).

با تصویب قانون آیین دادرسی مدنی در ۱۳۱۸/۰۶/۲۵، قانون اصول محاکمات حقوقی و قانون تأسیس صلح نواحی و اصلاح بعضی از مواد اصول محاکمات و قانون تقسیم محاکم ابتدایی به درجات مختلفه و تشکیل صلحیه‌های با صلاحیت نامحدود نسخ صریح شد. بدین ترتیب به موجب این قانون نام محکمه صلح حذف و «دادگاه بخش جایگزین محکمه صلح شد» (زرنگ، ۱/۱۳۸۱: ۳۲۳). هر چند برخی معتقدند نام دیگر دادگاه صلح، دادگاه بخش است (جعفری لنگرودی، ۳/۱۳۹۱: ۱۸۵۶؛ زرنگ، ۲/۱۳۸۱: ۱۲۹). «این دادگاه که صلاحیت رسیدگی به دعاوی مدنی با نصاب پایین و امور کیفری (جرائم از درجه خلاف و جنحه‌های کوچک) را دارا بود، از حیث صلاحیت، سازمان و آیین دادرسی، وضعیت قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ و اصلاحیه‌های آن را حفظ کرد» (زرنگ، ۲/۱۳۸۱: ۱۲۹).

به موجب قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ «دادگاه بخش از سازمان

قضائی دادگستری حذف می‌شود و رسیدگی نخستین به کلیه دعاوی حقوقی و اموری که تا قبل از اجرای این قانون در صلاحیت دادگاه‌های بخش بوده، به عهده دادگاه‌های شهرستان و بخش مستقل قرار می‌گیرد (ماده ۱). بدین ترتیب دادگاه بخش عادی که محور اصلی دادگاه بخش بود از سازمان قضائی حذف و تنها دادگاه بخش مستقل باقی ماند (زرنگ، ۱۳۸۱/۲: ۱۳۰). البته «وزارت دادگستری به تدریج با تأمین امکانات و تجدیدنظر مقتضی در حوزه‌های قضائی، دادگاه‌های بخش مستقل را نیز به دادگاه شهرستان تبدیل خواهد کرد» (تبصره ۱ ماده ۱).

با تصویب لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی در ۱۳۵۸/۰۷/۱۰ «دادگاه صلح» به نظام حقوقی ایران بازگشت. این لایحه علی‌رغم تعرضاتی که به قوانین اصول تشکیلات دادگستری و آیین دادرسی داشت اصل تعدد مراجع عمومی حقوقی بدوی را مورد پذیرش قرار داد. در این لایحه، دادگاه‌های عمومی به دادگاه‌های حقوقی، جزایی و صلح تقسیم می‌شد. ترتیب تشکیل دادگاه صلح همان بود که برای دادگاه بخش سابق مقرر بود (ماده ۱۴). رسیدگی به تمام دعاوی حقوقی و جزایی و امور حسبی جز آنچه به موجب این قانون در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده شده بود حسب‌مورد با دادگاه‌های حقوقی یا جزایی بود، مگر اینکه در قانون، مرجع دیگری تعیین شده باشد (ماده ۵). «رسیدگی به کلیه دعاوی که در گذشته در صلاحیت دادگاه‌های بخش کیفری یا شورای داور قرار داشت، به دادگاه صلح واگذار شد و این دادگاه‌ها به‌ویژه صلاحیت رسیدگی به اعتراض و شکایات از تصمیمات و آرای قابل اعتراض خانه‌های انصاف را به‌دست آوردند» (آشوری، ۱۳۸۳/۱: ۷۶). در لایحه قانونی مزبور، احکام دادگاه صلح قابل پژوهش در دادگاه عمومی شمرده شد (ماده ۱۷). اما رسیدگی بدوی در دادگاه عمومی یک درجه و احکام آن قطعی و غیرقابل تجدیدنظر بود (ماده ۲). بنابراین دعاوی ساده و با خواسته کم‌تر در دادگاه صلح دو درجه‌ای ولی دعاوی پیچیده و با خواسته بیشتر یک درجه‌ای رسیدگی می‌شد (شمس، ۱۳۸۳/۱: ۵۷).

با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴/۹/۳ دادگاه‌های حقوقی یک و دو از تاریخ تصویب این قانون ظرف مدت حداکثر ۳ ماه تشکیل و از آن تاریخ دادگاه‌های صلح و عمومی حقوقی منحل شدند (ماده ۱۷). تا اینکه در ۱۴۰۲/۰۶/۲۲ قانون شوراهای حل اختلاف تصویب شد و دادگاه صلح مجدد به تشکیلات دادگستری بازگشت.

۲. ترکیب دادگاه صلح

طبق ماده ۴ ق.ج.ق. قضائیه مکلف شد در حوزه قضائی شهرستان، شعبی از دادگاه‌ها را به‌عنوان دادگاه صلح تعیین کند. در حوزه قضائی بخش وظایف و اختیارات و صلاحیت دادگاه صلح

می‌تواند بر عهده دادگاه بخش^۱ باشد.^۲ دادگاه صلح همانند دادگاه عمومی با حضور قاضی یا دادرس علی‌البدل تشکیل می‌شود و مسئله تکمیل و رسیدگی پرونده توسط اعضای غیرحقوقی در دادگاه صلح منتفی است (تبصره ۲ ماده ۱۲).

۳. ماهیت دادگاه صلح

با توجه به ماده ۲ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی و رأی وحدت رویه شماره ۲۱ مورخ ۱۳۶۳/۰۷/۳۰ ماهیت دادگاه صلح، شعبه‌ای از دادگاه عمومی بود که در موضوعات خاص و کم‌اهمیت صلاحیت رسیدگی داشت. اما در قانون شوراهای حل اختلاف به‌ویژه تبصره ۴ ماده ۱۲ در بحث حدوث اختلاف در صلاحیت بین دادگاه صلح و سایر مراجع قضائی^۳ و غیرقضائی، رویکرد مقنن بر این است که در کنار و هم‌عرض با دادگاه عمومی (حقوقی یا کیفری) و دادگاه خانواده، «دادگاه صلح» تأسیس شود. مقنن قصد نداشته است به دادگاه صلح صلاحیت عام همچون دادگاه عمومی اعطا کند. دادگاه صلح مرجعی قضائی محسوب می‌شود، زیرا قاضی آن به

۱. منظور از بخش همان تقسیمات جغرافیایی است.

۲. ماده ۳۶ ق.ج طوری تنظیم شده که زمان لازم‌الاجرا شدن قانون را وابسته به زمان تشکیل محاکم صلحیه کرده است. این شیوه قانون‌نویسی ایرادات فراوانی را به همراه دارد. درست است که ماده ۲ ق.م به مقنن اجازه داده زمان لازم‌الاجرا شدن قانون را تعیین کند، ولی منظور از «زمان تشکیل دادگاه‌های صلح» (ماده ۳۶)، تأسیس در چه منطقه‌ای است؟ یعنی اگر در تهران دادگاه صلح در اسفند ۱۴۰۲ تشکیل شد، ولی در همین تاریخ دادگاه صلح در بوشهر تأسیس نشده باشد، قانون باید در تهران اجرا شود و در بوشهر اجرا نشود؟ از طرف دیگر در حوزه قضائی بخش به دلیل کمبود امکانات، وظایف و صلاحیت‌های دادگاه صلح بر عهده دادگاه بخش است و قرار نیست دادگاه صلح در حوزه بخش تأسیس شود. بهتر بود زمان لازم‌الاجرا شدن قانون جدید موکول به تصویب آیین‌نامه اجرایی آن می‌شد.

۳. در این قانون دادگاه‌های صلح به‌عنوان جزئی از دادگاه‌های عمومی قرار داده شده‌اند. شاید به همین سبب است که در صورت اختلاف بین دادگاه صلح و دادگاه‌های عمومی حقوقی یا کیفری واقع در یک استان، حل اختلاف با دادگاه تجدیدنظر استان است (بند الف تبصره ۴ ماده ۱۲ ق.ج). رویکردی که قانون در پیش گرفته با اصول صلاحیت ذاتی مغایر است. به نظر مؤلفان صلاحیت دادگاه صلح با سایر محاکم عمومی از نوع صلاحیت ذاتی است و مرجع حل اختلاف در صلاحیت باید دیوان عالی کشور باشد. دیوان عالی کشور نیز با صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۴۱-۱۴۰۲/۰۹/۲۱- گرایش جدید برای کاستن از پرونده‌های دیوان از جمله دعوی حل اختلاف در صلاحیت را تأیید کرده و در این رأی، مرجع صالح برای حل اختلاف در صلاحیت میان دادگاه‌های حقوقی و کیفری دو واقع در یک استان را دادگاه تجدیدنظر استان تعیین کرده است.

حکم رئیس عدلیه منصوب می‌شود. صلاحیت این مرجع از جهت «شخصیت طرفین» تفاوتی با دادگاه‌های عمومی ندارد. از جهت «صنف»، دادگاه صلح مرجع قضائی است که دعوی مدنی، کیفری، خانوادگی، امور حسبی و غیرترافیعی (مانند تأمین دلیل) را صالح است. از جهت «نوع مرجع»، دادگاه صلح تنها «صلاحیت رسیدگی به امور و یا محاکمه اشخاصی را دارد که قانونگذار مشخص نموده است» (شمس، ۱/۱۳۸۳: ۷۵)، بنابراین این دادگاه مرجع اختصاصی است. از جهت درجه مرجع نیز، این دادگاه نسبت به دادگاه استیناف، مرجع ابتدایی به حساب می‌آید. هر چند در برخی موارد (ماده ۲۵ ق.ج) مرجع اعتراض از تصمیمات شورای حل اختلاف نیز است. با توجه به ماهیت حقوقی این مرجع، انتخاب نام «دادگاه صلح» برای این محاکم قابل نقد است، زیرا مأموریت اصلی این محاکم صلح و سازش نیست، بلکه فصل خصومت است. لذا بهتر بود قانونگذار از عنوان دیگری استفاده می‌کرد. برعکس اولین محکمه صلحی که به موجب قانون اصول تشکیلات عدلیه در ایران شکل گرفت، اولین مأموریتش برقراری صلح و سازش بود (ماده ۳۷ به بعد قانون مزبور). می‌توان دادگاه صلح را با «دادگاه بخش» در حقوق فرانسه مقایسه کرد، چراکه دادگاه بخش نیز صلاحیت رسیدگی به دعوی مالی تا سقف معین و برخی دعوی خاص حقوقی را دارد. «دادگاه‌های بخش در سال ۱۹۵۸ جایگزین قضات صلح شده‌اند. با این حال نمی‌توان گفت که آن‌ها قائم مقام و جانشین قضات صلح هستند. قاضی صلح، صاحب منصب قضائی بود که وظیفه و مأموریت اساسی وی ایجاد صلح و سازش بین اصحاب دعوا بود. قاضی صلح، بیشتر یک داور، یا یک پدر بود تا یک قاضی» (کوشه و همکاران، ۱۳۹۱: ۷۹-۸۵).

۴. صلاحیت‌های دادگاه صلح

در قانون جدید، دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به طیف وسیعی از امور ترافیعی و غیرترافیعی را دارد. در قانون جدید صلاحیت‌های شورای حل اختلاف در رسیدگی به دعوی^۱ حذف و صلاحیت‌های مذکور به دادگاه صلح منتقل شد.

۱. تبصره ۲ ماده ۳ ق.ج قائل به ایجاد شورای حل اختلاف تخصصی برای رسیدگی به امور فنی و صنفی در دعوی و شکایات فی مابین اصناف و همچنین شورای حل اختلاف خاص برای رسیدگی به امور و دعوی مربوط به احوال شخصیه اقلیت‌های دینی شده است. در این تبصره آمده شوراهای حل اختلاف تخصصی و خاص برای «رسیدگی به امور» قابل تشکیل است. در حالی که مقنن در ماده ۱۴ اشعار می‌دارد که «شورا صرفاً در امر صلح و سازش» اقدام می‌کند. به نظر می‌رسد ماده ۱۴ حکم مندرج در تبصره ۲ ماده ۳ را تخصیص زده و شوراهای تخصصی و خاص نیز

اولین و مهم‌ترین نقدی که درخصوص صلاحیت‌های این دادگاه مطرح می‌شود، تنوع و ناهمگونی موارد صلاحیت است. تلاش برای یافتن ملاک و معیار صلاحیت این دادگاه از ماده ۱۲ ق.ج که صلاحیت دادگاه صلح را بیان می‌کند به نتیجه نمی‌رسد. در بادی امر ممکن است گفته شود که هدف مقنن این بوده است که آن دسته از دعاوی که از اهمیت و ارزش کم‌تری دارند در صلاحیت دادگاه صلح قرار گیرد، اما چگونه می‌توان دعاوی تصرف عدوانی یا دیه کامل (که می‌تواند از مصادیق بند ۹ این ماده باشد) را کم‌اهمیت دانست. از حیث ماهیت و جنس موضوع نیز، موارد صلاحیت دادگاه صلح همگن نیستند و طیف متنوعی از موضوعات در صلاحیت این دادگاه قرار گرفته است. بین موارد صلاحیت هم تناسبی وجود ندارد. برای نمونه در حالی که دعاوی مالی صرفاً تا سقف یک میلیارد ریال در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته، جنبه خصوصی تصادفات رانندگی با حوادث کار، به صورت مطلق در صلاحیت این مرجع است. حال آنکه جنبه خصوصی این موارد می‌تواند شامل دیه کامل یا حتی چند فقره دیه باشد که چندین برابر سقف صلاحیت دادگاه صلح در دعاوی مالی است.

در حال حاضر شورا صرفاً صلاحیت صلح و سازش دارد (مواد ۱۳ و ۱۴ ق.ج). وظایف دادگاه صلح در قانون جدید به چهار دسته کلی به شرح زیر تقسیم می‌شود:

۱-۴. مرجع بدوی

دادگاه صلح در مورد برخی دعاوی که عمدتاً پیش از این در صلاحیت شورای حل اختلاف بودند، مرجع بدوی است. این موارد در ۱۱ بند ماده ۱۲ ق.ج پیش‌بینی شده است. قانون در تعیین صلاحیت دادگاه صلح نیم‌نگاهی نیز به ماده ۸ قوانین موقتی اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰ داشته است.

۱-۴.۱. دعاوی مالی منقول یا غیرمنقول تا نصاب صد میلیون تومان

اصلی‌ترین و گسترده‌ترین مصداق صلاحیت دادگاه بخش یا محکمه صلحیه در ادوار گذشته رسیدگی به دعاوی مالی با نصاب معین بود. با تصویب قانون جدید و با توجه به اینکه قیدی درخصوص صلاحیت این دادگاه نسبت به دعاوی مالی آورده نشده، دادگاه صلح به دعاوی مالی اعم از منقول و غیرمنقول فارغ از اینکه مال دولتی باشد یا خصوصی، رسیدگی می‌کند. در قانون

قدیم، دعاوی مالی راجع به اموال منقول تا نصاب بیست میلیون تومان در صلاحیت شورا بود. اما در قانون جدید تمام دعاوی مالی اعم از منقول یا غیرمنقول تا نصاب صد میلیون تومان در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفت. در قانون قدیم، دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی به هیچ وجه (حتی با ترازی طرفین) قابل طرح در شورا نبود. لیکن در قانون جدید، دعاوی دولتی یا راجع به اموال عمومی تا نصاب صد میلیون تومان قابل طرح در دادگاه صلح است. در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ دادگاه بخش صلاحیت رسیدگی به دعاوی راجع به دولت را نداشت (ماده ۱۶). اما قانون جدید هیچ فرقی بین شخصیت طرفین در رسیدگی دادگاه صلح قائل نشده است و محکمه صلح حتی صلاحیت رسیدگی به دعاوی راجع به وجوه و اموال عمومی و دولتی را دارد. همچنین به موجب تبصره ۳ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری (مصوب ۱۴۰۲) رسیدگی به دعاوی ناشی از «اجرای» قرارداد منعقد شده توسط دستگاه‌های دولتی در صلاحیت دیوان نیست. بدیهی است این قبیل دعاوی با در نظر گرفتن نصاب در صلاحیت دادگاه صلح خواهد بود. همچنین به موجب تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون مزبور رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت وارده به اشخاص ناشی از تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و عمومی با توجه به نصاب در صلاحیت دادگاه صلح است.

رای دادگاه صلح در صورتی که خواسته بیشتر از نصف نصاب مذکور در بند ۱ ماده ۱۲ ق.ج. باشد (یعنی بیش از پنجاه میلیون تومان)، قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان است (بند الف تبصره ۵ ماده ۱۲).

ایراد مهمی که قانون جدید شوراها دارد این است که در مورد فرجام‌خواهی از آرای دادگاه صلح به‌ویژه آرای دارای نصاب مالی تعیین تکلیف نکرده است و وضعیت فرجام از آرای دادگاه صلح به استناد ماده ۱۷ ق.ج. تابع عمومات قانون آیین دادرسی مدنی است. این عدم دقت در تنظیم قانون جدید نتایج نامطلوبی را به همراه خواهد داشت. فرض کنید میزان خواسته دعوی که در دادگاه صلح مطرح است ۳ میلیون تومان است. رأی که دادگاه در این دعوا صادر می‌کند غیرقابل تجدیدنظر است (بند الف تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج.) اما همین رأی به استناد بند (الف) ماده ۳۶۷ ق.آ.د.م قابل فرجام در دیوان عالی کشور است. یعنی در حال حاضر آرای پرونده‌هایی که خواسته آن‌ها بیش از دو میلیون تومان تا پنجاه میلیون تومان است، غیرقابل تجدیدنظر، اما قابل فرجام هستند. این نتیجه غیرمنطقی با شأن دیوان عالی کشور تعارض بین دارد.

سؤال دیگر اینکه آیا دادگاه صلح در مورد چک‌هایی که مبلغ آن‌ها زیر ۱۰۰ میلیون تومان است مطابق ماده ۲۳ قانون صدور چک، صلاحیت صدور اجرای یه دارد یا صدور اجرای یه در این مورد

با توجه به سکوت قانون جدید در صلاحیت دادگاه عمومی است؟ این تردید از آنجا ناشی می‌شود که اولاً درخواست صدور اجرای یه دعوا محسوب نمی‌شود و ثانیاً صلاحیت‌های دادگاه صلح خاص است و نیازمند تصریح و صدور اجرای یه مستقیم در قلمرو هیچ‌یک از بندهای ماده ۱۲ قرار نمی‌گیرد. بنابراین صلاحیت صدور اجراییه کماکان با دادگاه عمومی است. با این حال به نظر می‌رسد چون دادگاه صلح، ماهیتاً دادگاه محسوب می‌شود و ماده ۲۳ قانون صدور چک نیز به دادگاه صالح اشاره کرده، دادگاه صلح در حد نصاب دعاوی مالی، صلاحیت صدور اجراییه دارد. با این حال، برای اینکه مشخص شود کدام‌یک از این دو دیدگاه در نظام حقوقی ایران پذیرفته می‌شود، باید منتظر رویه قضائی بود.^۱

۲-۱-۴. دعاوی حقوقی ثلاث

دعاوی حقوقی تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت (موضوع مواد ۱۵۸ تا ۱۷۷ ق.آ.د.م) تا قبل از تصویب قانون جدید در دادگاه عمومی مطرح می‌شد. ماهیت این سه دعوا غیر منقول است (شمس، ۱/۱۳۸۳: ۳۴۲). اینک دعاوی ثلاث باید در دادگاه صلح محل وقوع ملک طرح شود. البته دعاوی «اصل حق ارتفاق» یکی از دعاوی مربوط به مالکیت است که با توجه به بند ۱ ماده ۱۲ ق.ج اگر بالای ۱۰۰ میلیون تومان باشد در صلاحیت دادگاه عمومی و اگر کم‌تر از ۱۰۰ میلیون تومان باشد در صلاحیت دادگاه صلح است.

طبق تبصره ۴ ماده ۲۰ ق.ج رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیر منقول که فاقد سند رسمی هستند، صرفاً در صلاحیت مرجع قضائی صالح است، فارغ از اینکه این ماده بسیار ناپخته تنظیم شده است (زیرا دادگاه صلح نیز مرجع قضائی محسوب می‌شود)، نظر مقنن در این تبصره بر این بوده که رسیدگی به دعاوی راجع به اموال غیر منقول فاقد سند رسمی صرفاً در صلاحیت دادگاه عمومی است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا تبصره مزبور در مورد دعاوی ثلاث هم اجرا می‌شود یا خیر؟ با این توضیح که در دعاوی ثلاث، «مدعی در اثبات ذی‌حقی خود تنها به تصرفات سابق خویش استناد می‌کند. بی‌آنکه در اینجا نیز، مالکیت خوانده نسبت به ملک، که ممکن است وجود داشته یا نداشته باشد، قابل طرح و رسیدگی باشد. درحقیقت سند رسمی مالکیت در دعاوی ثلاث

۱. نظریه مشورتی شماره ۲۶۳۳/۹۷/۷ مورخ ۱۳۹۷/۱۱/۱۰ مقرر می‌داشت اجرای حکم ماده ۲۳ قانون صدور چک صرفاً از طریق دادگاه میسر است و از صلاحیت شورای حل اختلاف خارج است (ر.ک. بنایی اسکویی و جلالی، ۱۴۰۱: ۴۸۹).

تنها اماره سابق تصرف است و دادگاه نیز در دعاوی ثلاث وارد دلایل مالکیت نمی‌شود» (شمس، ۱/۱۳۸۳: ۳۴۴). به نظر می‌رسد باید ظاهر تبصره ۴ ماده ۲۰ ق.ج را کنار گذاشت و قائل به این دیدگاه شد که در دعاوی ثلاث تنها به سبق تصرفات خواهان، لحوق و عدوانی بودن تصرفات خواننده رسیدگی می‌شود و نیازی به ارائه سند رسمی مالکیت نیست. بنابراین دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعاوی ثلاث راجع به املاکی را که فاقد سند رسمی هستند دارد. رأی دادگاه صلح در خصوص این دعاوی قابل پژوهش در دادگاه تجدیدنظر استان است (بند پ تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج).

۴-۱-۳. دعاوی مستقل راجع به جهیزیه، مهریه و نفقه تا نصاب صد میلیون تومان

در مورد دعاوی مربوط به جهیزیه، مهریه و نفقه زوجه، اطفال و حمل با رعایت دو شرط دادگاه صلح صلاحیت دارد: شرط اول اینکه مبلغ خواسته تا صد میلیون تومان باشد؛ شرط دوم آنکه دعاوی مزبور مستقلاً مطرح شود. اگر یکی از این دو شرط مفقود باشد، موضوع در دادگاه خانواده رسیدگی می‌شود. برای مثال اگر زوجه دعاوی مطالبه مهریه را هم‌زمان با دعاوی طلاق مطرح کند، دادگاه خانواده مطابق با ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده صلاحیت دارد.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا دادگاه صلح در رسیدگی به دعاوی خانوادگی سه‌گانه فوق باید طبق قانون حمایت خانواده عمل کند یا خیر؟ آنچه به‌عنوان به‌عدم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در ماده ۸ قانون حمایت خانواده از آن یاد شده است، در رسیدگی دادگاه صلح نیز لازم‌الرعایه است. در این دعاوی زوجه می‌تواند در دادگاه صلح محل اقامت خواننده یا محل سکونت خود اقامه دعوی کند (ماده ۱۲ ق.ج.خ). نتیجتاً در موارد مشمول بند ۳ ماده ۱۲ ق.ج که دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به دعاوی خانواده را دارد، مفاد قانون حمایت خانواده (از جمله مواد ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲) نیز اعمال می‌شود.^۱ لزوم حضور قاضی زن مشاور در ماده ۲ ق.ج.خ مخصوص دادگاه خانواده است. در دادگاه صلح، حضور قاضی مشاور زن پیش‌بینی نشده است.^۲

رأی دادگاه صلح در خصوص این دعاوی، مطلقاً،^۳ قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان

۱. مستنبط از نظریه شماره ۱۳۹۵/۴/۶-۷/۹۵/۸۰۹ اداره حقوقی قوه قضائیه.

۲. مستنبط از نظریه شماره ۱۳۹۲/۱۰/۲۸-۷/۹۲/۲۰۵۰ اداره حقوقی قوه قضائیه.

۳. قید «مطلقاً» بدین خاطر است که این دعاوی مالی خانوادگی حتی در صورتی که خواسته کم‌تر از نصف نصاب

است (بند پ تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج).

۴-۱-۴. دعاوی و درخواست‌های تخلیه عین مستأجره و تعدیل اجاره‌بها

طبق قانون جدید تمام «دعاوی» و «دستورات» تخلیه و تعدیل اجاره‌بها در صلاحیت دادگاه صلح است، مگر اینکه موضوع متضمن حق کسب و پیشه یا سرقتی باشد. برای مثال در موردی که تخلیه منوط به پرداخت حق کسب یا پیشه یا تجارت (ماده ۱۹ قانون ۱۳۵۶) یا سرقتی به مستأجر است دادگاه صلح نمی‌تواند ورود کند و موضوع کلاً در صلاحیت دادگاه عمومی است.^۱ حکم تخلیه به موجب قانون جدید، دو درجه‌ای رسیدگی می‌شود.

«به‌طور معمول تخلیه مربوط به استرداد و رفع ید از مال امانی مورد اجاره توسط مستأجر است. با توجه به تنوع اموال مورد اجاره از اعیان منقول (وسایل نقلیه، حیوانات و ...) تا اموال غیرمنقول و با توجه به تکرر حالات این روابط (مانند استفاده از منازل سازمانی توسط کارمندان دولت، خوابگاه‌های دانشجویی و اراضی زراعی)» اطلاق بند ۴ ماده ۱۲ سؤال‌برانگیز است» (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

«دستور تخلیه عین مستأجره، حکم یا قرار محسوب نمی‌شود»^۲ و قاعداً مسائلی چون فراغ دادرسی و اعتبار قضیه محکوم بها در مورد آن مطرح نیست (کشاورز، ۱۳۹۷: ۶۱) و بنابراین دستور تخلیه موضوع ماده ۳ قانون ۱۳۷۶ باید قاعداً غیرقابل تجدیدنظر باشد (نظریه شماره ۷/۷۴۸۸ مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۲۱ اداره حقوقی قوه قضائیه) اما بند (پ) تبصره ۵ ماده ۱۲ طوری تنظیم شده که دعاوی مربوط به درخواست و دستور تخلیه باید دو درجه‌ای رسیدگی شود که با اصل سرعت در رسیدگی به این دعاو منافات دارد. البته شاید بتوان طور دیگری تفسیر کرد و گفت چون صدر تبصره ۵ ماده ۱۲ از کلمه «آرا» استفاده کرده، فقط آرای (احکام و قرارها) موارد مذکور در بند ۴ ماده ۱۲ قابل تجدیدنظر است و دستور تخلیه چون رأی نیست قابل تجدیدنظر نیز نباید باشد (ر.ک. ابهری، ۱۳۹۱: ۲۱۷). با توجه به اینکه دستور تخلیه معمولاً بدون تشکیل جلسه رسیدگی صادر می‌شود. برخی (توکلی، ۱۴۰۲: ۳۲۵) معتقدند مستأجر می‌تواند نسبت به آن اعتراض کند و نام

۴

مندرج در بند ۱ ماده ۱۲ ق.ج باشد نیز قابل استیناف است.

۱. علت این تفکیک در مورد شورا (بند ب ماده ۹ قانون ۱۳۹۴) قابل توجیه بود، اما در مورد دادگاه صلح که مرجعی قضائی است، قابل توجیه نیست.

2. <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/7860>

این اعتراض را «ابطال دستور تخلیه» نامیدند. وی معتقد است (همان) که دعوی ابطال دستور تخلیه در صلاحیت دادگاه صلح است. این دیدگاه قابل نقد است. تقاضای ابطال دستور تخلیه اماکن استیجاری، با توجه به ماهیت دستوری دستور تخلیه، در دادگاه صلح قابلیت استماع ندارد و دادگاه باید قرار عدم استماع صادر کند. شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر تهران همسو با این نظر معتقد است: «چنین دعوایی تحت عنوان ابطال دستور تخلیه در مقررات پیش‌بینی نشده و به موجب ماده ۵ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۷۶ چنانچه مستأجر در مورد مفاد قرارداد ارائه شده از سوی موجر مدعی هرگونه حقی باشد، ضمن اجرای دستور تخلیه شکایت خود را به دادگاه صالح تقدیم و پس از اثبات حق مورد ادعا و نیز جبران خسارت وارده، حکم مقتضی صادر می‌شود».^۱ لکن این اقامه دعوی، با توجه به تأکید مادتين ۱۷ و ۱۸ آیین‌نامه قانون ۱۳۷۶ مانع از اجرای دستور تخلیه نیست (ر.ک. کشاورز، ۱۳۹۷: ۹۸).

«تعدیل اجاره‌بها از قواعد آمره قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ (ماده ۴) و تنها ناظر بر عقود اجاره اماکن تجاری است که مشمول قانون ۱۳۵۶ می‌شوند»^۲ و طبق قانون جدید این دعوا در صلاحیت محکمه صلح است. طبق قانون سال ۱۳۵۶ حکم دادگاه در مورد دعوای تعدیل اجاره‌بها قطعی است، اما قانون جدید در بند (پ) تبصره ۵ ماده ۱۲ رسیدگی به دعوای تعدیل اجاره‌بها را دودرجه‌ای کرده است. «دعوای تعدیل اجاره‌بها غیرمالی محسوب می‌شود بنابراین رأی صادره در خصوص آن غیرقابل فرجام است».^۳

طبق ماده ۵ قانون ۱۳۵۶ معمولاً علاوه بر تعدیل اجاره‌بها، مابه‌التفاوت اجاره‌بها ضمن دادخواست تعدیل، مطالبه می‌شود. در این حالت اگر حکم بر تعدیل صادر شود می‌باید این مابه‌التفاوت محاسبه شود. این قسمت از دعوا مالی است (حاجیان، ۱۳۹۳: ۲۱۱) که با دعوای تعدیل اجاره‌بها که ماهیتاً غیرمالی است توأمان در دادگاه صلح مطرح شده است. حال اگر مبلغ مابه‌التفاوت بیش از نصاب ۱۰۰ میلیون تومان باشد، آیا دادگاه صلح باید دعوا را تفکیک کند و فقط نسبت به دعوای تعدیل حکم صادر کند یا می‌تواند وفق ماده ۵ قانون ۱۳۵۶ «ضمن صدور حکم راجع به تعدیل، مستأجر را به پرداخت مابه‌التفاوت از تاریخ تقدیم دادخواست تا روز صدور حکم محکوم نماید»؟ تفکیک این دعوا و پاسخ به این سؤال با توجه به ماده ۱۹ ق.آ.د.م تالی فاسد دارد؛

۱. دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۱۰۳۰ مورخ ۱۳۹۱/۰۷/۳۰.

۲. <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Text/31008>

۳. رأی شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور به شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۸۵۰۰۱۸۱ مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۱۲.

چطور می‌شود هنوز به دعوی تعدیل رسیدگی نشده، نسبت به دعوی مابه‌التفاوت اجاره‌بها رسیدگی شود؟ به نظر می‌رسد دادگاه صلح همچنان که ماده ۵ قانون ۱۳۵۶ گفته می‌تواند ضمن صدور حکم راجع به تعدیل، به دعوی پرداخت مابه‌التفاوت هم رسیدگی کند، فارغ از اینکه نصاب بیش از ۱۰۰ میلیون باشد یا کم‌تر.

۴-۱-۵. اعسار از پرداخت محکوم به دعوی که دادگاه صلح رسیدگی کرده

قانون جدید در مورد اعسار از هزینه دادرسی تعیین تکلیف نکرده است. اعسار از هزینه دادرسی یک دعوی تبعی است. رسیدگی به این دعوا با دادگاه صلح است منوط به اینکه صلاحیت رسیدگی به دعوی اصلی را داشته باشد یا ابتدا به آن رسیدگی کرده باشد (ماده ۲۴ ق.آ.د.م). اگر درخواست تجدیدنظر از رأی دادگاه صلح صورت گرفته باشد، رسیدگی به اعسار با دادگاه صلح است (ماده ۵۰۵ ق.آ.د.م). وفق بند (ت) تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج اگر اصل دعوی مطروحه در دادگاه صلح قابل تجدیدنظر باشد، رأی صادره در اعسار از محکوم به آن دعوی نیز قابل تجدیدنظر است.

۴-۱-۶. حصر ورثه، تحریر ترکه، مهر و موم و رفع آن

امور مندرج در بند ۶ ماده ۱۲ فاقد ماهیت قضائی محض و غیرترافیعی است که به موجب سند تحول قضائی باید به مراجع شبه قضائی واگذار می‌شود، ولی اکنون در صلاحیت یک مرجع قضائی قرار گرفته است. این شیوه قانونگذار هم خطرناک و هم خلاف مصلحت جامعه است. این دعوی ماهیتاً حسبی و از دیرباز از وظایف حسبی دادسرا بود. حذف وظایف مرتبط با امور حسبی دادستان بدون شک مستلزم احتیاط بیشتر است (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). از طرفی سپردن امور غیرترافیعی و پرتراکم به مرجع قضائی برخلاف اصول سند تحول قضائی است. بهتر بود این امر همچون گذشته در صلاحیت شورا باقی می‌ماند. در بند (ث) ماده ۱۱۳ لایحه برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت صدور گواهی حصر وراثت در صلاحیت سازمان ثبت احوال قرار داده شده است که باید ظرف بیست روز از زمان ثبت واقعه وفات و بدون نیاز به درخواست ورثه یا اشخاص ذی‌نفع صادر شود.

باید توجه داشت صرفاً صدور گواهی حصر ورثه در صلاحیت دادگاه صلح است، وگرنه دعوی اعتراض به گواهی انحصار ورثه موضوع ماده ۳۶۲ ق.ا.ح در صلاحیت دادگاه صلح نیست و باید در دادگاه عمومی طرح شود. قرار مهر و موم ترکه و تحریر ترکه قابل تجدیدنظر نیست، ولی مطابق ماده ۱۹۴ قانون امور حسبی کسانی که حق درخواست مهر و موم ترکه را دارند می‌توانند رفع مهر و موم ترکه را هم از دادگاه صلح درخواست کنند (ر.ک. حاجیان، ۱۳۹۳: ۲۲۰). دعوی تقسیم ترکه

(موضوع ماده ۳۰۰ ق.ا.ح) یک دعوای غیرمالی و همچون گذشته در صلاحیت دادگاه عمومی است.

رای دادگاه صلح درخصوص حصر ورثه، تحریر ترکه، مهر و موم و رفع آن، قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است. اما رای دادگاه عمومی درخصوص اعتراض به گواهی حصر ورثه وفق ماده ۳۶۲ ق.ا.ح قابل تجدیدنظر است.

۷-۱-۴. تأمین دلیل

«درخواست تأمین و حفظ دلایل و امارات» از گذشته در صلاحیت دادگاه صلح (ماده ۸ قانون اصول محاکمات حقوقی) و دادگاه بخش بود (ماده ۱۳ ق.آ.د.م ۱۳۱۸). با تأسیس شورای حل اختلاف (بند چ ماده ۹ ق.ق.)، در صلاحیت شورا قرار گرفت و با قانون جدید به دادگاه صلح برگردانده شد. مطابق ماده ۱۵۰ ق.آ.د.م تقدیم دادخواست تأمین دلیل هم به صورت جداگانه و هم ضمن دادخواست دعوای اصلی ممکن است. سؤالی که پیش می‌آید اینکه اگر تأمین دلیل حین رسیدگی در دادگاه عمومی یا دادگاه خانواده به عمل آید، آیا دادگاه صلح، صالح است؟ در پاسخ باید گفت درخواست تأمین دلیل اگر مستقلاً مطرح شود در صلاحیت دادگاه صلح است. اما اگر در حین رسیدگی به عمل آید، عنوان تأمین دلیل صدق نمی‌کند، بلکه دادگاه عمومی به فراخور، قرار معاینه محل یا ارجاع به کارشناس صادر می‌کند. قرار قبول یا رد تأمین دلیل با توجه به ماده ۱۱۹ ق.آ.د.م و تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج.قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است.

۸-۱-۴. تقاضای سازش

به موجب ماده ۸ قانون اصول محاکمات حقوقی «تقاضای اصلاح در هر دعوایی و تا هر مقداری که مدعی به باشد» در صلاحیت دادگاه صلح بود. تقاضای سازش در قانون ۱۳۱۸ نیز در صلاحیت دادگاه بخش قرار گرفت (بند ۱۰ ماده ۱۳). اما در قانون قدیم شوراها تقاضای سازش در صلاحیت ذاتی شورا نبود (ماده ۹).

صلاحیت بین شورا و دادگاه صلح از نوع ذاتی است. اما قانون جدید، صلاحیت شورا برای درخواست سازش در امور حقوقی را (بند ۱ ماده ۱۳ ق.ج) هم‌زمان در صلاحیت دو مرجع (شورا و دادگاه صلح) قرار داده است (بند ۸ ماده ۱۲ ق.ج). این اقدام با مفهوم صلاحیت ذاتی شناخته شده نیست. مضاف بر نتیجه ناشی از اقدام عجیب مقنن و عدم توجه به قوانین قبلی، در حال حاضر هزینه سازش در دادگاه صد هزار تومان و در شورا نصف هزینه اصل دعوا در دادگاه است. برای

مثال، هزینه سازش در دعوی مطالبه دو میلیارد تومان اگر سازش از دادگاه صلح درخواست شود، صد هزار تومان و اگر از شورا درخواست شود، سی و چهار میلیون و نهصد هزار تومان است. رأی دادگاه صلح در خصوص تقاضای سازش، قطعی است.

۹-۱-۴. جنبه عمومی و خصوصی تمام جرائم غیرعمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی

ارجاع جنبه عمومی جرائم غیرعمد ناشی از حوادث کار و رانندگی به دادگاه صلح موجب می‌شود که مجازات حبس درجه ۵ موضوع ماده ۶۱۶ ق.م.ا نیز به دادگاه صلح واگذار شود. ملاحظه می‌شود مقنن در تعیین صلاحیت دادگاه صلح دقت کافی را نکرده و برخی دعوی مهم نیز در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته است. راجع به جنبه خصوصی جرائم غیرعمدی کار یا تصادفات رانندگی، به دادگاه صلح صلاحیت مطلق اعطا شده، که قابل انتقاد است. مثلاً تصادفی که به چند دیه کامل منجر شود چند برابر نصاب بند ۱ ماده ۱۲ ق.ج است.

دادگاه صلح در رسیدگی به جرم غیرعمد ناشی از حوادث کار باید ابتدا بررسی کند که شرایط تحقق حادثه ناشی از کار موجود بوده یا خیر؟ ماده ۶۰ قانون تأمین اجتماعی حادثه ناشی از کار را این‌گونه تعریف می‌کند:

حوادث ناشی از کار حوادثی است که در حین انجام وظیفه و به سبب آن برای بیمه‌شده اتفاق می‌افتد. مقصود از حین انجام وظیفه تمام اوقاتی است که بیمه‌شده در کارگاه یا مؤسسات وابسته یا ساختمان‌ها و محوطه آن مشغول کار باشد و یا به دستور کارفرما در خارج از محوطه کارگاه عهده‌دار انجام مأموریتی باشد. اوقات مراجعه به درمانگاه و یا بیمارستان و یا برای معالجات درمانی و توان بخشی و اوقات رفت و برگشت بیمه‌شده از منزل به کارگاه جزء اوقات انجام وظیفه محسوب می‌گردد مشروط بر اینکه حادثه در زمان عادی رفت و برگشت به کارگاه اتفاق افتاده باشد. حوادثی که برای بیمه‌شده حین اقدام برای نجات سایر بیمه‌شدگان و مساعدت به آنان اتفاق می‌افتد حادثه ناشی از کار محسوب می‌شود (ر.ک. عراقی، ۱۳۹۵/۲: ۲۲۵).

جنبه عمومی جرائم مزبور در صورتی که مجازات قانونی آن درجه شش یا بیشتر باشد قابل تجدیدنظر است (بند ۵ تبصره ۱۲). ولی جنبه خصوصی جرائم مزبور قطعی است. همچنین جنبه عمومی جرائم مزبور در صورتی که مجازات قانونی آن درجه هفت یا هشت باشد، قطعی است.

۱-۱-۱۴. جرائم عمدی تعزیری درجه هفت و هشت

طبق قانون جدید تمام جرائم عمدی تعزیری درجه ۷ و ۸ با هر مجازاتی (اعم از حبس، جزای نقدی، شلاق یا محرومیت از حقوق اجتماعی) در صلاحیت دادگاه صلح است.^۱ جرائم درجه ۷ و ۸ نیاز به طرح در دادسرا و صدور کیفرخواست ندارند (تبصره ۱ ماده ۱۲ ق.ج - ماده ۳۴۰ ق.آ.د.ک). در گذشته نیز دادگاه صلح صلاحیت رسیدگی به خلاف و جنحه‌های کوچک را داشت که مجازات آن خفیف است. لذا فقط اموری به محاکم صلحیه راجع است که مجازات آن بیش از یک ماه حبس یا در موارد عرفی بیش از پنجاه تومان جزای نقدی نباشد (ر.ک. مواد ۱۸۵ و ۲۰۸ قانون موقتی اصول محاکمات جزایی).

با قانون جدید، دادگاه صلح هم‌عرض با دادگاه کیفری یک و دو به‌عنوان مرجع بدایت در دعاوی کیفری صلاحیت دارد. طبق بند ۱۰ ماده ۱۲ ق.ج برخی از صلاحیت‌های دادگاه کیفری دو به دادگاه صلح منتقل شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که با تشکیل دادگاه صلح و ارجاع مستقیم جرائم درجه ۷ و ۸، ماده ۸۲ ق.آ.د.ک چگونه اجرا می‌شود؟ آیا قاضی دادگاه صلح برای سازش باید میانجی‌گری را به شورای حل اختلاف یا مؤسسات میانجی‌گری ارجاع دهد یا خودش اقدام به صلح و سازش می‌کند؟ به نظر می‌رسد علی‌رغم عنوان دادگاه صلح، این دادگاه صلاحیت میانجی‌گری را در جرائم درجه ۷ و ۸ ندارد.

حکم صادره توسط دادگاه صلح در جرائم درجه ۷ و ۸ قطعی است مگر اینکه مجازات قانونی آن‌ها حبس درجه ۷ باشد (بند ج تبصره ۵ ماده ۱۲). اینجا یک ابهام مهم مطرح می‌شود. با توجه به اینکه آرای صادره از دادگاه صلح در جرائم درجه ۸ و جرائم درجه ۷ با مجازات غیر از حبس قطعی هستند، آیا شامل مواردی چون قرار نظارت قضائی (تبصره ۲ ماده ۲۴۷ ق.آ.د.ک)، قرار بایگانی پرونده (ماده ۸۰ ق.آ.د.ک)، قرار توقف تحقیقات (ماده ۱۰۴ ق.آ.د.ک) و قرار تعلیق تعقیب (تبصره ۲ ماده ۸۱ ق.آ.د.ک) هم می‌شود؟ پاسخ به این ابهام قابل توجه است و می‌تواند دو دیدگاه متعارض در پاسخ به این سؤال شکل گیرد: دیدگاه اول اینکه طبق قانون جدید (قانون موخر) اصل بر قطعیت آرای دادگاه صلح است مگر مواردی که استثنا شده باشد. دیدگاه دوم اینکه محدودیت تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج نمی‌تواند کلیت قابل اعتراض بودن قرارهای مندرج در قانون آیین دادرسی کیفری را منتفی سازد. به نظر دیدگاه اول اقوی است.

۱. جرائم درجه ۷ و ۸ کودکان و نوجوانان در صلاحیت دادگاه صلح نیست و باید در دادگاه اطفال و نوجوانان رسیدگی شود.

به هر تقدیر رویکرد قانون جدید سردرگمی بیشتری در رسیدگی به جرائم درجه ۷ و ۸ ایجاد خواهد کرد.

۱۱-۱-۴. دعاوی مربوط به شناسنامه

طبق ماده ۱۵ ق.آ.د.م ۱۳۱۸ اگر در مقر دادگاه بخش، دادگاه شهرستان نباشد، دادگاه بخش نسبت به اختلافات راجعه به اسناد ثبت احوال نیز رسیدگی می‌کند. در قانون جدید سه دعوی «اصلاح شناسنامه»، «استرداد شناسنامه» و «الزام به صدور شناسنامه» در صلاحیت ذاتی دادگاه صلح قرار گرفته است.

اصلاح شناسنامه: مطابق ماده ۳ قانون ثبت احوال هرگونه اصلاح در سند سجلی در صلاحیت هیئت حل اختلاف ثبت احوال مربوطه بود. اکنون این دعوا از یک مرجع اختصاصی اداری گرفته شد و به مرجعی قضائی تحویل داده شد. در دعوی اصلاح شناسنامه، اداره ثبت احوال محل صدور شناسنامه باید به‌عنوان خواننده قرار گیرد. قرار گرفتن یک دعوی اداری در عین حال با مصادیق گسترده (ر.ک. عبدالهیان و رفیعی، ۱۳۹۷: ۷۵)، بدون تصور صلح و سازش در آن، به دادگاه صلح با فلسفه تأسیس آن مغایر است. هیئت حل اختلاف ثبت احوال به دلیل برخورداری از آیین‌نامه خاص رسیدگی از حیث رعایت اصول دادرسی عادلانه از جایگاه مناسب‌تری نسبت به دادگاه صلح برخوردار بود (ر.ک. توکلی‌کیا، ۱۳۹۹: ۳۶).

استرداد شناسنامه: دعوی استرداد شناسنامه، دعوی ماهیتاً ثبتی نیست و اصولاً قرار نیست در این دعوا اداره ثبت احوال کاری را انجام دهد. دعوی استرداد شناسنامه یا هر سند دیگر، هنگامی مطرح می‌شود که صاحب شناسنامه یا نماینده وی، شناسنامه را به هر دلیلی (از قبیل تضمین، ودیعه) به دیگری بدهد، اما گیرنده شناسنامه بعداً از استرداد سند خودداری کند. این دعوی می‌تواند هم جنبه کیفری خیانت در امانت^۱ و یا جنبه حقوقی داشته باشد. مشخص نیست این دعوا چه ویژگی خاصی دارد که در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته است؟ همچنین مشخص نیست در

۱. شعبه ۱۱۳۲ دادگاه کیفری دو تهران در خصوص شکایت خانم ط. علیه خانم م. دائر بر خیانت در امانت شناسنامه شاکیه، بدین شرح که شاکیه مدتی نزد متهم کار می‌کرد در ابتدا شناسنامه را تحویل وی دادند، اما پس از خروج از کار نسبت به عودت شناسنامه اقدامی نکردند. مستند به ماده ۶۷۴ ق.م.ا.ع عدم استرداد شناسنامه امانی به صاحب آن، را مصداق بزه خیانت در امانت دانست. این رأی در مرجع تجدیدنظر تأیید شد (ر.ک. دادنامه قطعی ۱۱۸۱/۲۳۴۲۰۲۳۴۲۰۹۹۸۰ مورخ ۹۵/۱۰/۲۷ شعبه ۲۰ دادگاه تجدیدنظر تهران).

شناسنامه چه خصوصیتی وجود دارد که در کارت ملی، پاسپورت، کارت سوخت یا سایر اسناد رسمی دیگر نیست؟

الزام به صدور شناسنامه: دعوی الزام اداره ثبت احوال به صدور شناسنامه مشروط بر اینکه شرایط موضوع ماده ۴۵ قانون ثبت احوال (هویت و تابعیت) محل نزاع بین متقاضی و اداره ثبت احوال نباشد، دعوایی است که به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۹۵/۱/۲۴ در صلاحیت دادگاه است^۱ که اکنون این وظیفه به دادگاه صلح سپرده شد.

هرگاه «تابعیت و هویت» فردی مورد تردید اداره ثبت احوال واقع شود دادگاه صلاحیت رسیدگی به دعوی الزام به صدور شناسنامه را ندارد. در چنین دعوایی به استناد ماده ۴۵ ق.ت.ا و رأی وحدت رویه شماره ۶۵۸ «شورای تأمین شهرستان موضوع را بررسی و اداره ثبت احوال براساس گزارش شورای مذکور مبادرت به اتخاذ تصمیم می‌نماید». به نظر ما تصمیم هیئت طبق ماده ۴ قانون مذکور قابل اعتراض در دادگاه صلح است. زیرا در ماده ۴ ق.ت.ا آمده است که رسیدگی به شکایات اشخاص ذینفع از تصمیمات هیئت حل اختلاف با دادگاه شهرستان یا دادگاه بخش مستقل محل اقامت خواهان به عمل می‌آید. نهاد دادگاه بخش مستقل در حال حاضر همان دادگاه صلح است. مهلت شکایت از تصمیم هیئت ده روز از تاریخ ابلاغ است.

۴-۱۲. اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی به استثنای مواردی که در صلاحیت دیوان عدالت اداری است

اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی هم شامل اصلاح هویت صاحب مدرک، اصلاح معدل با توجه به ریزنمرات، اصلاح رشته و گرایش، اصلاح سال فارغ‌التحصیلی، اصلاح عنوان دانشگاه، اصلاح عنوان روزانه و شبانه می‌شود. خواننده دعوی اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی با توجه به مرجع صادرکننده می‌تواند یکی از این اشخاص باشد: اداره آموزش و پرورش، دانشگاه دولتی، دانشگاه علوم پزشکی، دانشگاه پیام نور، دانشگاه وابسته به دستگاه‌های اجرایی، دانشگاه غیرانتفاعی، دانشگاه آزاد اسلامی و حوزه علمیه.

۱. قبل از صدور رأی وحدت رویه مزبور در بین محاکم اختلاف نظر زیادی وجود داشت. برخی محاکم دعوی الزام الزام به صدور شناسنامه را در صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌دانستند. شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور در رأی نهایی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۷۸۰۰۶۲۳ مورخ ۹۲/۱۱/۷ اشعار می‌دارد: «نظر به ماهیت دعوی و امتناع ثبت احوال از صدور شناسنامه که از وظایف اولیه ثبت است تردیدی در صلاحیت دیوان عدالت اداری نمی‌باشد».

با تصویب قانون جدید اگر خواننده دعوی اصلاح مشخصات مدرک تحصیلی دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه غیرانتفاعی و حوزه علمیه باشد، دادگاه صلح صالح است. رأی دادگاه صلح قطعی است. در مورد سایر دانشگاه‌ها با توجه به شأن آموزشی این دعوا، به موجب مصوبه ۶۳۰ مورخ ۸۷/۶/۱۲ و پیرو مصوبه ۷۶۳ مورخ ۱۳۹۴/۲/۲۲ شورای عالی انقلاب فرهنگی، این دعوا در صلاحیت هیئت عالی تجدیدنظر مستقر در وزارت علوم تحقیقات و فناوری است (ر.ک. بنایی اسکویی، ۱۳۹۴: ۶۳۱). لذا در عمل چنین دعوایی فقط اگر به طرفیت آموزش و پرورش طرح شود، دیوان عدالت اداری صالح است.

علی ای حال مشخص نیست چرا باید دادگاه صلح باید در یک دعوی تخصصی با شأن آموزشی صلاحیت داشته باشد.

۱۳-۱-۴. الزام به اخذ پایان کار

پایان کار سند رسمی تأییدیه ساخت یک ساختمان براساس نقشه و استانداردها و ضوابط حاکم بر ساخت و ساز است که با اتمام عملیات ساختمانی و براساس درخواست مالک، توسط شهرداری پس از احراز عدم خلاف در بنا و تطابق بنای احداثی با پروانه ساخت صادره و عدم بدهی ساختمان به شهرداری صادر می‌شود. دعوی الزام به اخذ پایان کار در عمل با دعوی فک رهن، صورت مجلس تفکیکی و الزام به تنظیم سند اقامه می‌شود. دعوی اخذ پایان کار «قابلیت رسیدگی علی حده را نیز دارد، گرچه به عنوان مقدمه دعوی الزام به تنظیم سند رسمی نیز قلمداد می‌گردد»^۱. حال اگر دعوی الزام به اخذ پایان کار به طور توأمان با دعوی صورت مجلس تفکیکی و الزام به تنظیم سند رسمی در دادگاه عمومی طرح شود، دادگاه عمومی در مورد دعوی الزام به اخذ پایان کار قرار اناطه به صلاحیت دادگاه صلح باید صادر کند. رأی دادگاه صلح در این دعوا یک درجه‌ای و قطعی است.

۱۴-۱-۴. درخواست اثبات رشد

عنوان «دعوی اثبات رشد» عنوان درستی نیست، زیرا اساساً دعوایی مطرح نیست تا حکمی له یا علیه شخصی از سوی دادگاه صادر شود. بلکه اثبات رشد وسیله درخواست رفع حجر و از امور حسبی است. امور حسبی نیز از امور غیرترافعی است. درخواست اثبات رشد تا قبل از تصویب

۱. ر.ک. رأی شماره ۱۳۹۵/۲۲۲۸۰۹۹۷۰۹۳۰ مورخ ۱۳۹۳/۱۰/۲۰ شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر تهران.

قانون جدید، در صلاحیت دادگاه خانواده بود (بند ۱۲ ماده ۴ ق.ح.خ) که با تصویب قانون جدید در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفت. این درخواست برابر قانون راجع به رشد متعاملان مصوب ۱۳۱۳ باید به طرفیت دادستان اقامه شود. رأی دادگاه صلح در مورد اثبات رشد به موجب تبصره ۵ ماده ۱۲ ق.ج.قطعی است. مشخص نیست چرا درخواست اثبات رشد از صلاحیت‌های دادگاه خانواده (به‌عنوان مرجعی اختصاصی) خارج و در صلاحیت دادگاه صلح (به‌عنوان مرجع اختصاصی دیگر) به صورت یک درجه‌ای قرار گرفته است.

۱۵-۱-۴. تصحیح و تغییر نام

در مورد اشخاص حقیقی نام به نام کوچک و نام خانوادگی تقسیم می‌شود که با توجه به اطلاق بند ۱۱ ماده ۱۲ ق.ج.تصحیح و تغییر هر دو در صلاحیت دادگاه صلح است.

تغییر نام کوچک: تا قبل از تصویب قانون جدید، مرجع رسیدگی برای تغییر نام مختلف بود (ر.ک. حیاتی، ۱۳۹۱: ۹۸). با تصویب قانون جدید تغییر نام به هر دلیلی، اعم از تغییر نام ممنوع، اشتباه مأمور ثبت احوال در تحریر نام و تغییر جنسیت در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفت.

تغییر نام خانوادگی: «پیامدهای اجتماعی تغییر نام خانوادگی بیشتر از تغییر نام کوچک است» (حیاتی، ۱۳۹۱: ۹۹). تغییر نام خانوادگی نیز در صلاحیت دادگاه صلح است. در ماده ۴۰ ق.ث.ا آمده است «تغییر نام خانوادگی با تصویب سازمان ثبت احوال کشور خواهد بود». شورای عالی ثبت در سال ۱۳۸۰ دستورالعمل نام خانوادگی را تصویب کرد و در آن طی مواد مبسوطی ضوابطی برای تغییر نام خانوادگی آورد. تغییر نام خانوادگی ممکن است ارادی باشد یا به حکم دادگاه. در تغییر نام خانوادگی ارادی باید حق تقدم دارنده آن رعایت شود (ماده ۴۱ ق.ث.ا). در مواردی نیز به دلیل وقایعی نام خانوادگی باید تغییر کند (برای مثال لعان، اقرار به نسب، صدور حکم فرزندخواندگی). در هر حال تغییر نام خانوادگی در صلاحیت دادگاه صلح است. رأی دادگاه صلح در مورد تغییر نام قطعی است.

تغییر نام اشخاص حقوقی: سؤالی که ماده در مورد آن ساکت است و اطلاق کلمه «نام» بر آن دامن می‌زند این است که آیا تغییر نام شخص حقوقی (غیر از شرکت) نیز در صلاحیت دادگاه صلح است یا خیر؟

۲-۴. مرجع استیناف از تصمیمات شورا و مرجع اعتراض ثالث به گزارش اصلاحی شورا

به موجب ماده ۲۵ ق.ج اعتراض طرفین پرونده به تصمیم شورا و نیز اعتراض ثالث نسبت به گزارش اصلاحی و تصمیم شورا قابل طرح در دادگاه صلح همان حوزه قضائی است. اعتراض به تصمیمات شوراهای حل اختلاف تخصصی و همچنین تصمیمات شوراهای تخصصی اقلیت‌های دینی در امور و دعاوی احوال شخصیه نیز در صلاحیت دادگاه صلح همان حوزه قضائی است. طبق تبصره ماده ۲۵ چنانچه تصمیم یا گزارش اصلاحی توسط دادگاه صلح نقض شود، مرجع مذکور موظف است رأساً به پرونده رسیدگی و رأی صادر کند.

فارغ از اینکه مهلت اعتراض طرفین به تصمیم شورا و همین‌طور مهلت اعتراض ثالث نسبت به گزارش اصلاحی و اعتراض ثالث به تصمیم شورا در این ماده بیان نشده، این ماده در مورد اعتراض به گزارش اصلاحی بدون توجه به ماهیت گزارش اصلاحی تنظیم شده است. به نظر ما گزارش اصلاحی در دو حالت قرارداد قضائی و رأی حيله‌ای می‌تواند صادر شود که هر کدام آثار خاص خود را دارد:

حالت اول: گزارش اصلاحی - قرارداد قضائی

گزارش اصلاحی می‌تواند بدین صورت باشد که هر یک از طرفین دعوی قسمتی از ادعای خود را نادیده گرفته و از شورا درخواست می‌نمایند قراردادی را که بر این مبنا تنظیم نموده‌اند، «تثبیت» نماید. در این حالت، شورا موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده در صورت مجلس منعکس و به امضای طرفین رسانده و خود نیز آن را امضا می‌نماید. در این حالت که شورا به دادن سند توافق اصحاب دعوی اکتفا می‌کند و رأیی واقعی صادر نمی‌کند، گزارش اصلاحی در این حالت از خصوصیات اعمال قضاوتی برخوردار نمی‌باشد؛ چراکه گزارش اصلاحی در این حالت نوعی «تثبیت قرارداد صلح» اصحاب دعواست. النهایه، در این حالت گزارش اصلاحی فاقد اعتبار امر قضاوت شده بوده، قابل تجدیدنظر و سایر طرق شکایت نمی‌باشد. اما چون قرارداد صلح می‌باشد می‌تواند موضوع دعوای بطلان، فسخ و یا اقاله قرار گیرد (به استناد مواد ۷۵۴، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۷ و ۷۷۰ ق.م.؛ ر.ک. ابهری و کاویار، ۱۳۹۳: ۳۲۴؛ کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۲۸؛ شمس، ۱۳۸۴: ۳/۵۱۷).

هر چند به نظر برخی گزارش اصلاحی در هیچ حالتی عمل قضائی نیست، بلکه عقد صلحی است که به‌عنوان قرارداد قضائی می‌توان از آن یاد کرد. در نتیجه ثالث فقط می‌تواند دعوای ابطال آن

۱. طبق قانون جدید شورا به جز گزارش اصلاحی هیچ تصمیم دیگری نمی‌تواند بگیرد.

را به‌عنوان دعوی ابتدایی (نه اعتراض فوق‌العاده) تقاضا کند (ر.ک. پهلوان‌زاده، ۱۳۹۹: ۱۴۰). به نظر ایشان دعوی اعتراض ثالث نسبت به گزارش اصلاحی به مفهوم ابطال گزارش اصلاحی باید در مرجع بدوی رسیدگی شود ولو اینکه گزارش اصلاحی در مرحله تجدیدنظر دعوی خود را به صلح خاتمه داده باشند.^۱ در این فرض نیز ابطال گزارش اصلاحی صادره در دادگاه تجدیدنظر باید در دادگاه بدوی رسیدگی شود. این رسیدگی نقض تصمیم مرجع عالی توسط مرجع تالی نیست، زیرا دعوی ابطال نسبت به منطوق گزارش اصلاحی است و این منطوق اظهارنظر قضائی نیست، بلکه اراده طرفین است (پهلوان‌زاده، ۱۳۹۹: ۱۴۰-۱۴۱؛ همچنین ر.ک. صالحی ذهابی، ۱۳۸۹: ۵۶؛ حیاتی، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

حالت دوم: گزارش اصلاحی - رأی حيله‌ای

در حالت دیگر، کیفیت توافق اصحاب دعوی به گونه‌ای است که شورا پس از احراز آن حکمی واقعی صادر می‌کند که حاوی اسباب موجهه بوده و دارای منطوق و نتیجه حکم است و نظارتی که شورا اعمال می‌کند و احرازی که می‌نماید به گزارش اصلاحی خصوصیتی قضاوتی می‌بخشد. فی‌الواقع در این حالت، دادرسی، قرارداد منعقد شده بین طرفین را به خود اختصاص می‌دهد و بنابراین عملی که شورا صادر می‌کند محسوب شده و واجد آثار سایر احکام است (شمس، ۱۳۸۷: ۲/۲۶۸). گزارش اصلاحی در این حالت دارای اعتبار امر قضاوت شده بوده و قابل شکایت و اعتراض است. در حقوق فرانسه این نوع گزارش اصلاحی، چون اصحاب دعوی در اخذ آن به وجود اختلاف تظاهر کرده‌اند به رأی حيله‌ای^۲ معروف است. این رأی نظر به ویژگی قضاوتی خود از اعتبار امر مختومه برخوردار است و قابل تجدیدنظر و سایر طرق شکایت از آرا از جمله اعتراض ثالث است و نمی‌تواند موضوع دعوی بطلان قرار گیرد (ر.ک. شمس، ۱۳۸۷: ۲/۲۶۸-۲۶۹؛ دولاح، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

اکنون با توجه به اطلاق ماده ۲۵ در عبارت اعتراض طرفین و اعتراض ثالث به گزارش اصلاحی شورا، باید از رویه قضائی مدد گرفت. رویه قضائی همواره از قانون پویاتر است، زیرا تغییر قانون به ندرت اتفاق می‌افتد (ر.ک. جعفری‌تبار، ۱۴۰۰: ۴۶). رویه قضائی باید به سمتی برود که ابتدا

۱. وفق ماده ۱۷۸ ق.آ.د.م طرفین در هر مرحله از دادرسی مدنی می‌توانند دعوی خود را با سازش خاتمه دهند.

۲. jugement d'expédient.

تشخیص دهد اگر گزارش اصلاحی ماهیت قرارداد قضائی دارد قابل تجدیدنظر،^۱ اعتراض ثالث^۲ و اعاده دادرسی^۳ نیست. در فرضی که گزارش اصلاحی شورا ماهیت قرارداد قضائی داشت، دعوی ابطال آن قابل استماع است^۴ (ر.ک. شمس، ۱۳۹۷/۱: ۱۲۸). بعید نیست منظور مقنن از عبارت «اعتراض به گزارش اصلاحی» همین مفهوم «ابطال گزارش اصلاحی» باشد که باید در دادگاه صلح به عنوان دادگاه نخستین مطرح شود (ر.ک. خدابخشی، ۱۳۹۸/۷: ۱۶۹).

سؤال دیگری که در ماده ۲۵ مطرح می‌شود این است که آیا اعتراض طرفین به تصمیم شورا و همچنین اعتراض ثالث به گزارش اصلاحی اثر تعلیقی دارد یا خیر؟ طبق تبصره همین ماده گزارش اصلاحی شورا قطعی است. اما در صورتی که یکی از طرفین به دلیل عدم تطابق گزارش اصلاحی با توافق صورت گرفته، به گزارش اصلاحی اعتراض داشته باشد، به دستور دادگاه صلح اجرای گزارش اصلاحی متوقف و در همان دادگاه به اعتراض رسیدگی می‌شود. بهتر بود دستور توقف اجرای گزارش اصلاحی منوط به سپردن تأمین مناسب از سوی معترض می‌شد. تبصره در مورد اثر تعلیقی اعتراض یکی از طرفین بر اجرای گزارش اصلاحی واضح است، اما در مورد اثر تعلیقی اعتراض ثالث بر اجرای گزارش اصلاحی ساکت است. به نظر می‌رسد باید طبق ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م. قائل به این نظر شد که اعتراض ثالث اصولاً موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌شود.

سؤال دیگر اینکه آیا تصمیم دادگاه صلح در رسیدگی به اعتراض (یکی از طرفین یا ثالث) قطعی است یا قابل تجدیدنظر؟ قانون در این باره ساکت است. با توجه به اصل قطعی بودن آرای دادگاه صلح، به نظر می‌رسد تصمیم دادگاه صلح در رسیدگی به اعتراض به گزارش اصلاحی، قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است.

۱. ر.ک. رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۲۱۳۰۶۰۰۴۷۲ مورخ ۹۳/۴/۲۴ شعبه ۶۱ دادگاه تجدیدنظر تهران.

۲. ر.ک. رأی شماره ۹۲۰۹۹۸۲۲۹۰۲۰۰۴۰۴ مورخ ۹۴/۹/۱۰ شعبه ۶۲ دادگاه تجدیدنظر تهران.

۳. ر.ک. رأی شماره ۹۳۰۹۹۸۰۰۰۱۲۰۰۶۰۹ مورخ ۹۴/۱/۱۹ شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر تهران.

۴. طبق ماده ۱۹ قانون نمونه آنسیتال در خصوص میانجی‌گری تجاری بین‌المللی و توافقنامه‌های سازش بین‌المللی مصوب ۲۰۱۸ (سنگاپور) ماهیت توافقنامه سازش، قرارداد است.

۵. ر.ک. رأی شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۸۳۰۰۰۴۵ مورخ ۹۳/۲/۱ شعبه ۲۳ دیوان عالی کشور.

۴-۳. مرجع شناسایی و تنفیذ گزارش اصلاحی شورا

به موجب ماده ۲۶ ق.ج گزارش اصلاحی شورای حل اختلاف پس از «تأیید» قاضی دادگاه صلح اجرا می‌شود. سؤالی که مطرح می‌شود این است که ممیزی قاضی دادگاه صلح در چه حدودی است؟ آیا قاضی دادگاه صلح باید گزارش اصلاحی را از لحاظ شکلی بررسی کند یا اختیار بررسی ماهوی هم دارد؟ آیا منظور از «تأیید قاضی دادگاه صلح»، صدور حکم تنفیذی است یا صرفاً یک دستور اداری صادر می‌کند یا ماهیت تأیید قاضی صلح، «اذن» است که اگر این اذن را ندهد قرارداد صلح منعقد غیرنافذ باقی می‌ماند؟

به نظر ما ممیزی قاضی دادگاه صلح، ماهیتاً شناسایی و تنفیذ گزارش اصلاحی است. لذا قاضی صلح باید گزارش اصلاحی را از لحاظ شکلی بررسی کند که آیا شورا طبق قانون جدید صلاحیت رسیدگی داشته یا خیر؟ نظر به اینکه برای اجرای گزارش اصلاحی صادره از سوی شورا صدور اجرائیه الزامی است،^۱ دادگاه صلح می‌تواند از تنفیذ و شناسایی گزارش اصلاحی امتناع ورزد، در صورتی که: ۱. گزارش اصلاحی خلاف نظم عمومی، اخلاق حسنه و مقررات آمره مربوط به عقد صلح باشد؛ و ۲. مطابق قوانین، موضوع اختلاف نمی‌توانسته از طریق گزارش اصلاحی (صلح و سازش) حل و فصل شود.

در صورت تشخیص دادگاه صلح بر عدم تنفیذ، آیا صرفاً از اجرا امتناع می‌کند یا می‌تواند ضمن عدم اجرا، ابطال آن را نیز اعلام کند؟ گزارش اصلاحی نمی‌تواند سرپوش ایجاد اثر برای معاملات باطل و مغایر با نظم عمومی شود. بنابراین اگر درباره قراردادى که دارای جهت نامشروع است گزارش اصلاحی توسط شورا صادر شود، نمی‌توان مانع طرح دعوی بطلان آن شد (ر.ک. کاتوزیان، ۲/۱۳۸۸: ۳۳۷).

قابلیت اعتراض از تصمیم دادگاه صلح در «فرض عدم تنفیذ گزارش اصلاحی» از موارد مسکوت این قانون است. به نظر می‌رسد با توجه به روح این قانون مبنی بر اصل قطعیت آراء، تصمیم دادگاه صلح در صورت عدم تنفیذ گزارش اصلاحی غیرقابل تجدیدنظر است.

۴-۴. مرجع صدور رأی تصحیحی شورا

طبق ماده ۲۴ ق.ج اگر در تنظیم یا نوشتن گزارش اصلاحی و دیگر تصمیمات شورا سهو قلم رخ بدهد (مانند از قلم افتادن یا اضافه شدن کلمه و یا اشتباه در محاسبات)، تصحیح گزارش یا تصمیم

۱. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۱۴۰۲/۴۶۸ مورخ ۱۴۰۲/۰۷/۱۰.

مذکور در صلاحیت شورا نیست، بلکه مطلقاً در صلاحیت دادگاه صلح است. این در حالی است که از مواد ۳۰۹ و ۳۶۰ ق.آ.د.م برمی‌آید که مرجع صالح برای تصحیح رأی همان مرجع صادرکننده رأی است (ر.ک. نهرینی، ۱۴۰۰/۳: ۳۸۸). ماده ۲۴ ق.ج بدون توجه به قانون آیین دادرسی مدنی بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای بار شوراها را کاسته و بر بار وظایف محکمه صلح افزوده است. ایراد دیگر این ماده این است که اصلاح «دیگر تصمیمات شورا»، فاقد مصداق است، زیرا شورا طبق قانون جدید هیچ تصمیمی جز گزارش اصلاحی نمی‌تواند صادر کند.

نتیجه

نتایج حاصل از پژوهش حاضر عبارت است از:

۱. پس از سال‌ها که دادگاه صلح از نظام حقوقی ما کنار گذاشته شده بود با احیای دادگاه صلح در قانون جدید شوراها با دادگاهی مواجهیم که با محکمه صلح پیشین یا دادگاه بخش تفاوت‌های فراوان و البته مبهم دارد. ایجاد محکمه‌ای با ترکیب دادگاه عمومی در کنار شورای حل اختلاف ولی با نصاب صلاحیتی مختلف، مأموریت ذاتی صلح و سازش را که هدف اصلی قانون جدید است به خوبی برآورده نمی‌کند و علاوه بر آن، عنوان این دادگاه - دادگاه صلح - را نیز بی‌مسما می‌سازد.
۲. ملاک و معیاری که برای تعیین صلاحیت دادگاه صلح مدنظر مقنن بوده است، مبهم است، چراکه این دادگاه، صلاحیت رسیدگی به طیف وسیعی از دعاوی ناهمگون با ماهیت‌های مختلف را داراست. حتی نمی‌توان ملاک دعاوی کم‌اهمیت را در نظر گرفت. به نظر می‌رسد تراکم دعاوی بیشتر مدنظر بوده است.
۳. با توجه به اینکه صلاحیت دادگاه صلح، محدود به موارد مصرح در قانون شده است، در موارد تردید بین صلاحیت دادگاه صلح با دادگاه عمومی، اصل بر صلاحیت دادگاه عمومی است.
۴. به احتمال قوی با انتقال صلاحیت‌های شورای حل اختلاف به دادگاه صلح و محدود شدن آن به صلح و سازش از یک سو و کاهش اختیار قضات از ارجاع اصحاب دعوا به شورا برای صلح و سازش، شوراهای حل اختلاف عملاً به حاشیه بروند به‌نحوی که حفظ آن‌ها در نظام قضائی کشور مقرون به صرفه نباشد.
۵. در قانون جدید نقش دادگاه عمومی دیده نشده است و ناظر دادگاه صلح را دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده است. این امر مورد انتقاد است، زیرا وقت مرجعی که باید رویه قضائی را ایجاد کند تا حدی مصروف دعاوی کم‌اهمیت و پرتراکم می‌کند.

۶. قانون جدید مزایا و محاسنی نیز دارد. کاهش اختیار قضات در ارسال پرونده‌های دادگاه (اعم از دادگاه عمومی یا صلح) به شورا جهت صلح و سازش که غالباً موجب اطاله دادرسی می‌شد (تبصره ماده ۱۵) از محاسن این قانون است که می‌تواند طول جریان رسیدگی را کوتاه کند.
۷. در قانون جدید هیچ امتیازی برای رجوع مردم به دادگاه صلح پیش‌بینی نشده است. در قانون جدید هزینه دادرسی دادگاه صلح مطابق هزینه دادرسی سایر محاکم است (ماده ۱۹). رسیدگی دادگاه صلح تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی است. باید در آینده منتظر بود که واکنش احتمالی متداعیین برای تعیین نصاب خواسته دعوی مالی چگونه است؟ قطعاً خواسته زیر ۵۰ میلیون تومان با توجه به قطعیت رأی دادگاه صلح منطقی نیست. دعوی با خواسته بالای ۵۰ میلیون تومان و بالای ۱۰۰ میلیون تومان، هر دو قابل استیناف در دادگاه تجدیدنظر است. تفاوت آن فقط در میزان هزینه دادرسی است. به نظر می‌رسد که مردم برای عدم پرداخت هزینه دادرسی بیشتر تمایل بیشتری به دادگاه صلح نشان دهند و همین امر سبب تراکم دعوی در این مرجع خواهد شد. پیشنهاد می‌شود محاکم صلح تخصصی در موضوعات مختلف تأسیس شوند.
۸. با توجه به پراکندگی دعوی در صلاحیت دادگاه صلح به هیچ عنوان پیشنهاد نمی‌شود که قضات تازه‌کار و با تجربه کم در این محاکم به کار گرفته شوند. مبادا این محاکم به جولانگاه آزمون و خطای قضات تبدیل شود. با توجه به اینکه قانون جدید ابهامات فراوانی دارد و رویه قضائی باید به مدد آن بشتابد.
۹. پیش‌بینی می‌شود یکی از آورده‌های قانون مزبور کاستن دعوی در دادگاه عمومی و افزایش پرونده‌ها در مرجع تجدیدنظر است. این امر به هیچ وجه توصیه نمی‌شود. بهینه این بود مرجع پژوهش خواهی از آرای دادگاه صلح، دادگاه عمومی می‌بود. به هر حال قانون مزبور خلأهای فراوانی دارد که در عمل بیشتر نمود پیدا خواهد کرد.

منابع

منابع فارسی

- ابهری، حمید (۱۳۹۱)، **آیین دادرسی مدنی ۲**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
- ابهری، حمید و حسین کاویار (۱۳۹۳)، «اعتبار گزارش اصلاحی»، **مطالعات حقوق خصوصی**، شماره ۴۴ (۳).
- آشوری، محمد (۱۳۸۳)، **آیین دادرسی کیفری**، ج ۱، تهران: سمت.
- بروجردی عبده، محمد (۱۴۰۱)، **اصول محاکمات حقوقی**، به کوشش ناصر سلطانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بنایی اسکویی، مجید (۱۳۹۴)، «تحدید قلمرو صلاحیت دیوان عدالت اداری توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی»، **مطالعات حقوق عمومی**، شماره ۴۵ (۴).
- بنایی اسکویی، مجید و حمیدرضا جلالی (۱۴۰۱)، «ارکان صدور اجرای یه چک بلامحل از طریق دادگاه»، **پژوهش‌های حقوقی**، شماره ۲۱ (۵۲).
- پهلوان‌زاده، عباس (۱۳۹۹)، **اعتراض شخص ثالث ماهوی**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- توکلی، محمدمهدی (۱۴۰۲)، **آموزش جامع آیین دادرسی مدنی**، ج ۲، تهران: مکتوب آخر.
- توکلی کیا، امید (۱۳۹۹)، «آیین دادرسی هیئت حل اختلاف ثبت احوال»، **فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی**، شماره ۳ (۷).
- جعفری تبار، حسن (۱۴۰۰)، **دیو در شیشه: فلسفه رویه قضائی**، تهران: نگاه معاصر.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**، ج ۳، تهران: گنج دانش.
- حاجیان، هانی (۱۳۹۳)، **قانون شوراهای حل اختلاف در نظم حقوقی کنونی**، تهران: مجد.
- حسن‌زاده، مهدی و بدیع فتحی (۱۳۹۹)، «توسعه صلاحیت نسبی ناشی از ارتباط دعاوی در ایران و فرانسه با نگاهی به رویه قضائی»، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۸۴ (۱۰۹).
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، **آیین دادرسی مدنی ۳**، تهران: میزان.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۱)، **اشخاص و محجورین**، تهران: میزان.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۸)، **حقوق دعاوی**، ج ۷، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- دولاح، عبدالصمد (۱۳۹۰)، **اعتراض شخص ثالث**، تهران: دادگستر.
- زرنگ، محمد (۱۳۸۱)، **تحول نظام قضائی ایران**، ج ۱ و ۲، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- شاه‌حیدری پور، محمدعلی (۱۳۹۱)، **صلاحیت دادگاه**، تهران: آداک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۳)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۱، تهران: دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۳، تهران: دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، **آیین دادرسی مدنی**، ج ۲، تهران: دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۷)، **اجرای احکام مدنی**، ج ۱، تهران: دراک.
- شیروی، عبدالحسین (۱۳۹۳)، **حقوق تطبیقی**، تهران: سمت.
- صالحی ذهابی، جمال (۱۳۸۹)، «اصل نسبی بودن رأی حقوقی»، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۷۴ (۷۱).

- عبدالهیان، امید و محمدرضا رفیعی (۱۳۹۷)، راهکارهای ارتقای رسیدگی عادلانه در مراجع اختصاصی غیرقضائی، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه.
- عراقی، عزت‌الله (۱۳۹۵)، حقوق کار، ج ۲، تهران: سمت.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸)، عقود معین: مشارکت‌ها و صلح، ج ۲، تهران: گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰)، فلسفه حقوق، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کشاورز، بهمن (۱۳۹۷)، بررسی تحلیلی قانون جدید روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷۶، تهران: کشاورز.
- کوشه، ژرارد، جان لانگلد و دانیل لو (۱۳۹۱) آیین دادرسی مدنی فرانسه، ترجمه احمدعلی هاشمی، تهران: دادگستر.
- مصدق، محمد (۱۳۰۲)، دستور در محاکم حقوقی، تهران: کتابخانه مجلس.
- محمدی، پژمان (۱۳۸۷)، «صلاحیت حقوقی شوراهاى حل اختلاف»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳ (۱۱).
- نهرینی، فریدون (۱۴۰۰)، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، بخش ۱ و ۲، تهران: گنج دانش.
- نهرینی، فریدون (۱۴۰۰)، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران: گنج دانش.
- البوت، کاترین و کاترین ورنون (۱۳۸۷)، نظام حقوقی فرانسه، ترجمه صفر بیگزاده، تهران: سمت.

